

نحوه محاسبه تمبر مالیاتی و کلا در دعاوی غیر منقول

حسن محسنی *

مشخصات رأی

شماره دادنامه: ۱۹۱۰۹۹۷۰۲۶۹۵۰۰۰۳۹

تاریخ رسیدگی: ۱۳۹۱/۱۰/۳۰

مرجع رسیدگی کننده بدوی: شعبه ۱۲۶ دادگاه عمومی حقوقی تهران

مرجع رسیدگی کننده تجدیدنظر: شعبه ۵۲ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

۱. وقایع پرونده

پرداخت علی الحساب مالیاتی حق الوکاله ترتیبی است که از سال ۱۳۳۴ برای وکلا تکلیف شد و از این سال به بعد وکلا ملزم گردیدند این مبلغ را پرداخت و تمبر مربوط آن را بر روی وکالتنامه یا صورت مجلس مربوط به وکالت خود الصاق نمایند. قانون مالیات‌های مستقیم سال ۱۳۶۶ نیز به همان سیاق به این تکلیف توجه نمود و مقرر کرد «... در وکالتنامه‌های خود رقم حق الوکاله‌ها را قید نمایند و معادل پنج درصد آن بابت علی الحساب مالیاتی روی وکالتنامه تمبر الصاق و ابطال نمایند...». این قانون به دعاوی حقوقی از منظر مالی و غیرمالی توجه نمود، بدون این که میان دعاوی مالی منقول و غیرمنقول تفکیکی ایجاد کند، و در مورد دعاوی کیفری

* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

hmohseny@ut.ac.ir

۱. پژوهشگاه قوه قضاییه، مجموعه آرای قضایی دادگاه تجدیدنظر استان تهران (حقوقی)، دی

۱۳۹۱، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه، ۱۳۹۳، ص ۳۷.

هم حکم جداگانه‌ای مقرر کرد: «الف) در دعاوی و اموری که خواسته آن‌ها مالی است پنج درصد حق الوکاله مقرر در تعرفه برای هر مرحله. ب) در مواردی که موضوع وکالت مالی نباشد یا تعیین بهای خواسته قانوناً لازم نیست و همچنین در دعاوی کیفری که تعیین حق الوکاله به نظر دادگاه است پنج درصد حداقل حق الوکاله مقرر در آیین‌نامه حق الوکاله برای هر مرحله. ج) در دعاوی کیفری نسبت به مورد ادعای خصوصی که مالی باشد برطبق مفاد حکم بند (الف) این ماده». در آیین‌نامه تعرفه حق الوکاله^۱ میان دعاوی منقول و غیرمنقول تمیزی ایجاد نشده و به ترتیب مذکور در ماده ۱۰۳ برای دعاوی مالی، غیرمالی و کیفری میزان حق الوکاله موضوع تعرفه معین شده است. بر این اساس، در این که مقنن مستقیماً به دعاوی منقول و غیرمنقول توجه ننموده و حکم آن را با توجه به مالی بودن ذیل حکم دعاوی مالی بیان کرده، سخنی در میان نیست اما، اخیراً رأی از شعبه ۵۲ دادگاه تجدیدنظر استان تهران صادر گردیده که دعاوی غیرمنقول را از جمله دعاوی دانسته که خواسته دعا از طرف خواهان قانوناً تقویم می‌شود و مستنداً به ماده ۱۲ آیین‌نامه تعرفه حق الوکاله که مقرر می‌دارد: «در دعاوی که خواسته دعوی از طرف خواهان قانوناً تقویم می‌شود حق الوکاله به نسبت ارزش واقعی خواسته باید تعیین شود. در صورت عدم توافق طرفین در تعیین ارزش واقعی خواسته، دادگاه میزان واقعی ارزش خواسته را با ارجاع امر به کارشناس تعیین و ملاک حکم قرار می‌دهد»، چنین رأی داده است که خواهان باید مطابق ارزش واقعی ملک موضوع دعوا، تمبر وکالتی ابطال کند:

نظر به این که موضوع مربوط به مال غیرمنقول بوده، لازم است در اجرای ماده ۱۲ آیین‌نامه تعرفه حق الوکاله وکلا و هزینه سفر آن‌ها مصوب ۱۳۸۵ براساس ارزش واقعی ملک تمبر وکالتی ابطال گردد. مراتب به

۱. موسوم به «آیین‌نامه تعرفه حق الوکاله، حق المشاوره و هزینه سفر وکلای دادگستری و وکلای موضوع ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم توسعه جمهوری اسلامی ایران ۱۳۸۵ مصوب رئیس قوه قضاییه».

دادگاه بدوی اعاده می‌گردد تا طبق ماده ۱۲ مذکور اقدام نماید سپس پرونده را ارسال دارند!

در این نوشته به دنبال یافتن پاسخ برای این پرسش‌ها هستیم: دعوی غیرمنقول چگونه در قانون مالیات‌های مستقیم و آیین‌نامه تعرفه حق الوکاله مورد توجه بوده است؟ ماده ۱۲ آیین‌نامه تعرفه مذکور از چه سخن می‌گوید؟ تقویم خواسته در چه مواردی انجام می‌شود؟ آیا دعوی راجع به مال غیرمنقول دعوایی است که خواهسته‌اش را خواهان تقویم می‌کند؟ پاسخ این پرسش‌ها، مبانی نقد رأی مذکور هستند.

۲. نقد و بررسی

در قانون مالیات‌های مستقیم مصوب ۱۳۶۶ مستقیماً به حق الوکاله دعاوی منقول و غیرمنقول اشاره‌ای نشده و مقنن با پیش‌بینی نحوه ابطال تمبر علی‌الحساب مالیاتی در دعاوی مالی و غیر مالی حکم موضوع را معین نموده است. بر این اساس، دعوی غیرمنقول نیز دعوی مالی به شمار می‌آید که از این جهت تابع حکم مقنن پیرامون حق الوکاله مالی است.

همچنین، ماده ۱۲ آیین‌نامه تعرفه حق الوکاله به دعاوی توجه دارد که خواهان در تقویم خواسته تصمیم‌گیرنده است چرا که مقرر می‌دارد «در دعاوی که خواسته دعوی از طرف خواهان قانوناً تقویم می‌شود حق الوکاله به نسبت ارزش واقعی خواسته باید تعیین شود. در صورت عدم توافق طرفین در تعیین ارزش واقعی خواسته، دادگاه میزان واقعی ارزش خواسته را با ارجاع امر به کارشناس تعیین و ملاک حکم قرار می‌دهد». تقویم خواسته در دعوی مالی به تجویز بند ۴ ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی به منظورهایی از جمله تعیین صلاحیت دادگاه

۱. دادنامه شماره ۳۹۰۰۰۲۶۹۵۰۰۹۹۷۰۹۱۰۳۰/۱۰/۱۳۹۱ شعبه ۵۲ دادگاه تجدیدنظر استان تهران به نقل از: پژوهشگاه قوه قضاییه، *مجموعه آرای قضایی دادگاه تجدیدنظر استان تهران (حقوقی)*، دی ۱۳۹۱، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه، ۱۳۹۳، ص ۳۷.

از جهت نصاب خواسته و معیار و نصاب تجدیدنظر خواهی یا فرجام‌خواهی و پرداخت هزینه دادرسی انجام می‌شود؛ توضیح این‌که گاه خواهان اقدام به تقویم خواسته می‌کند تا دعوا را در صلاحیت نسبی یک مرجع قرار دهد یا از آن خارج کند مانند آن که دعوی مطالبه اجرت‌المثل را به کمتر از پنجاه میلیون ریال تقویم می‌کند تا در صلاحیت شورای حل اختلاف قرارگیرد یا به بیشتر از آن تقویم می‌کند تا از صلاحیت این شورا خارج شود یا این‌که مقصود خواهان از تقویم، توجه به نصاب تجدیدنظر خواهی (بیشتر از سه میلیون ریال) یا فرجام‌خواهی (بیشتر از بیست میلیون ریال) است که حسب مورد آن را کمتر یا بیشتر تقویم می‌کند و گاه هدف خواهان استفاده از این امکان است که هزینه دادرسی کمتری بپردازد مانند زوجه‌ای که دعوی مطالبه ۱۰۰۰ عدد سکه بهار آزادی را به ۵۱ میلیون ریال تقویم می‌کند. ماده ۱۲ آیین‌نامه در صدد بیان این امر است که در مواردی که خواهان خواسته را به هر یک از منظوره‌های فوق تقویم نمود، این کار او که اغلب برای گریز از پرداخت هزینه دادرسی بیشتر انجام می‌شود، نباید در میزان حق الوکاله وکیل مؤثر افتد و وکیل مستحق است براساس ارزش واقعی خواسته حق الوکاله دریافت نماید و تبعاً باید طبق همین ارزش تمبر مالیاتی بپردازد. بر این اساس، به نظر می‌رسد مقصود مقام واضع این ماده، حمایت از حق مالی وکیل به عنوان یکی از حقوق شغل وکالت بوده است تا این‌که با این کار بخواهد بر تعهدات مالیاتی وکیل با توجه به ارزش واقعی ملک بیفزاید.

برای پاسخ گفتن به این پرسش که نقش خواهان در تقویم خواسته در دعاوی مالی غیرمنقول چیست، باید به قانون نحوه وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب ۱۳۷۴، که در وصول هزینه دادرسی ملاک قرار می‌گیرد و قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ که هم به بهای خواسته و هم صلاحیت دادگاه عنایت نموده مراجعه کرد. قسمت ج بند ۱۲ ماده ۳ قانون نحوه وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین و بند ۴ ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی به دو فرض در زمینه تقویم خواسته پرداخته‌اند: الف) تقویم براساس ارزش منطقه‌ای. ب) تقویم به میل و اراده خواهان؛ در مورد نخست قانون ۱۳۷۴ چنین

مقرر داشته است که: «در دعاوی مالی غیرمنقول و خلع‌ید از اعیان غیرمنقول از نقطه نظر صلاحیت، ارزش خواسته همان است که خواهان در دادخواست خود تعیین می‌نماید. لکن از نظر هزینه دادرسی، باید مطابق ارزش معاملاتی املاک در هر منطقه تقویم و براساس آن هزینه دادرسی پرداخت شود» و در مورد دوم قانون ۱۳۷۹ این‌گونه حکم کرده است که: «در دعاوی راجع به اموال، بهای خواسته مبلغی است که خواهان در دادخواست معین کرده و خواننده تا اولین جلسه دادرسی به آن ایراد و یا اعتراض نکرده مگر این‌که قانون ترتیب دیگری معین کرده باشد». با این حال از آن جا که این نحو تقویم خواسته می‌تواند در مراحل دادرسی و حقوق خواننده مؤثر باشد قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ در ماده ۶۳ خود حکم موردی را پیش‌بینی نموده است که اراده یک‌جانبه خواهان با منافع خواننده برخورد می‌کند: «چنان‌چه نسبت به بهای خواسته بین اصحاب دعوا اختلاف حاصل شود و اختلاف مؤثر در مراحل بعدی رسیدگی باشد، دادگاه قبل از شروع رسیدگی با جلب نظر کارشناس، بهای خواسته را تعیین خواهد کرد». از کنار هم نهادن این مقررات قانونی این نتیجه قابل تأیید است که حکم قانون سال ۱۳۷۹ ویژه بهای خواسته کلیه دعاوی راجع به مال و تبعاً هزینه دادرسی در این دعاوی است اما، حکم مقرر در قانون سال ۱۳۷۴ علاوه بر این‌که مخصوص مال غیرمنقول می‌باشد، میان صلاحیت و هزینه دادرسی تمییز ایجاد نموده و اولی را تابع اراده خواهان در تقویم بهای خواسته دانسته است (که به هر روی مقید به حکم ماده ۶۳ قانون آیین دادرسی مدنی است) و هزینه دادرسی دعاوی مالی غیرمنقول را از اراده خواهان در تقویم خواسته خارج نموده و به ارزش معاملاتی املاک در هر منطقه ارجاع کرده است؛ ضوابطی که هر بار از سوی سازمان امور مالیاتی، معین و در هر پرونده عملاً توسط مدیران دفاتر محترم دادگاه‌ها، طی فرمول‌ها و ضرائب مذکور در این ضوابط برآورد می‌شود. بنابراین، مسلم آن است که خواهان در مورد اموال غیرمنقول نمی‌تواند به اراده خود خواسته را تقویم کند تا مشمول ماده ۱۲ آیین‌نامه تعرفه قرار بگیرد و این تقویم تابع ضوابط ارزش معاملاتی املاک در هر منطقه است که با دخالت سازمان امور مالیاتی و مباشرت مدیران محترم دفاتر محاکم محاسبه و دریافت می‌شود.

۲. نتیجه

بر پایه تحلیل‌های این نوشتار، رأی شعبه ۵۲ دادگاه محترم تجدیدنظر استان تهران از این منظر قابل انتقاد است که تقویم خواسته در دعاوی غیرمنقول را، که مطابق قسمت ج بند ۱۲ ماده ۳ قانون نحوه وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین بر پایه ضوابط اعلامی سازمان امور مالیاتی درخصوص ارزش معاملاتی املاک در هر منطقه انجام می‌شود و اراده خواهان در آن بی‌تأثیر است، مصداق تقویم به اراده خواهان دانسته و حکم نحوه دریافت علی‌الحساب مالیاتی و کلا در این فرض را مشمول ماده ۱۲ آیین‌نامه تعرفه معرفی کرده است؛ ماده‌ای که به نظر به دنبال حمایت از حق مالی وکیل نسبت به حق الوکاله است و نه تحدید و تضییق آن از طریق افزایش تعهدات مالیاتی و کلا و تحمیل حق الوکاله بیشتر به متداعیین، چه تقویم براساس ارزش معاملاتی ملک در هر منطقه و برآورد طبق ضوابط سازمان امور مالیاتی و مدیران دفاتر محترم دادگاه‌ها انجام می‌شود و موضوعاً متفاوت است با تقویم به خواست و میل خواهان. بدیهی است که مقایسه این دو با هم و تشبیه احکام تقویم به میل خواهان و تقویم براساس ضوابط ارزش منطقه‌ای ملک، مع‌الفارق به نظر می‌رسد. همچنین این رأی از این جهت نیز قابل انتقاد است که در یک پرونده، حق الوکاله را تابع ارزش واقعی ملک نموده ولی، هزینه دادرسی را براساس ارزش منطقه‌ای دریافت می‌نماید؛ امری که متهافت بوده و به نظر یک بام و دو هوا است. از سوی دیگر این رأی را از این جهت نیز باید نقد نمود که سرنوشت دعاوی تجدیدنظرخواهی موکل را به مسئولیت مالیاتی وکیل گره زده است چنان‌که پیش از این گفته شد، حقوق دادرسی از حقوق مالیات استقلال دارد و نقض تکالیف مالیاتی علی‌القاعده بر اعمال آیین دادرسی بی‌تأثیر می‌باشد. بر همین بنیان، این‌که در رأی گفته شده: «مراتب به دادگاه بدوی اعاده

۱. حسن محسنی و مهدی صاحبی، «تحلیل نظرات مشورتی پیرامون نقض تکلیف علی‌الحساب مالیاتی

وکلا»، مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، شماره ۲۲۶-۲۲۷، (زمستان ۱۳۹۳)، صص ۲۳-۳۶.

می‌گردد تا طبق ماده ۱۲ مذکور اقدام نماید سپس پرونده را ارسال دارند» نیز واجد این ایراد است که در قانون آیین دادرسی مدنی مشخص نگردیده که ضمانت اجرای نقض تکلیف مالیاتی وکیل چیست و چه تاثیری بر دعوی موکل دارد. پس، اگر در این پرونده وکیل از انجام این تکلیف امتناع کند، اینکه سرنوشت دعوی تجدیدنظر طرح شده چه می‌شود و دادگاه نخستین در مورد این فرض چه باید انجام دهد محل ابهام است. برای نمونه آیا دادگاه بدوی می‌تواند در این جا به موکل او مجدداً ابلاغ کرده و این علی‌الحساب را مطالبه کند؟ و اگر او نیز از پرداخت این علی‌الحساب حقاً امتناع کرد (چرا که تکلیفی در این زمینه وفق قوانین ندارد)، آیا باید تخلف وکیل را در حق موکل مؤثر دانست و دعوی تجدیدنظرش را مردود اعلام نمود، صرف نظر از این که باز هم مشخص نیست ضمانت اجرای این نقض تکلیف رد دادخواست تجدیدنظر است یا رد دعوی تجدیدنظر یا عدم استماع آن.

منابع:

۱. پژوهشگاه قوه قضاییه، مجموعه آرای قضایی دادگاه تجدیدنظر استان تهران (حقوقی)، دی ۱۳۹۱، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه، ۱۳۹۳.
۲. محسنی، حسن و مهدی صاحبی، «تحلیل نظرات مشورتی پیرامون نقض تکلیف علی‌الحساب مالیاتی وکلا»، مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، شماره ۲۲۶-۲۲۷، (زمستان ۱۳۹۳).

